

چرا چین چتر امنیتی اعراب نخواهد شد؟

توهم‌زدایی از قدرت امنیتی پکن



ترجمه: محمدحسین باقی

جنگ علیه ایران، کشورهای حوزه خلیج فارس را آشفته کرده است. کشورهای عربی به‌طور فزاینده‌ای از ایالات متحده ناامید شده‌اند؛ چرا که پس از آغاز جنگی که بازارهای جهانی انرژی را ویران کرد، نتوانست کشورهای عربی را از حملات ایران به پایگاه‌های آمریکا در کشورهایشان در امان نگه دارد. اما جنگ فعلی همچنین این کشورها را مجبور به ازبایی مجدد روابط خود با چین کرده است. بروکتر صبر و انتظار؛ پکن در قبال جنگ، کشورهای عربی خلیج فارس را از هرگونه انتظار طولانی مبنی بر اینکه چین می‌تواند در آینده‌ای قابل‌پیش‌بینی به یک شریک امنیتی مهم تبدیل شود، بی‌خبر گذاشته است.

«محمد السدیری» مدرس سیاست و روابط بین‌الملل در دانشگاه ملی استرالیا، «آندریا گیسلی» مدرس سیاست بین‌الملل در دانشگاه اکستر و «آرون گلاس‌مرن» عضو برجسته موسسه شرق آسیا در دانشگاه کلمبیا در مقاله‌ای در «فاین‌افرز» نوشتند، در چند سال گذشته، کشورهای عربی خلیج فارس پکن را به چشم یک نیروی سازنده در منطقه می‌نگریستند. در سال ۲۰۲۳، حدود ۲۴ درصد از کل واردات نفت خام چین از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (عرستان، امارات، کویت، قطر، عمان و بحرین) تأمین می‌شد و در سال ۲۰۲۲، تجارت خلیج فارس با چین به نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلار رسید که در مجموع از تجارت با اتحادیه اروپا و ایالات متحده فراتر رفت. بسیاری از دولت‌های منطقه پیش‌بینی می‌کردند که با تعمیق تعامل اقتصادی پکن، این کشور تمایل بیشتری برای محافظت از منافع خود و ایجاد ثبات در منطقه خواهد داشت.

کشورهای عربی خلیج فارس اکنون متوجه شده‌اند که چین بعد از جنگ اخیر در خاورمیانه احتمال کمی دارد که مسوولیت حفظ امنیت خلیج فارس را بر عهده بگیرد. پکن فاقد چشم‌اندازی برای نظم امنیتی منطقه‌ای است و هرج‌ومرج جنگ، این باور را برای چین تقویت کرده که استراتژی دیرینه‌اش مبنی بر اجتناب از تعهدات امنیتی یا جابجایی، بهترین رویکرد است. اگرچه چین به ایجاد روابط تجاری و سرمایه‌گذاری در منطقه ادامه خواهد داد، اما کشورهای عرب حوزه خلیج فارس در حال مواجهه با این واقعیت ناگزیرند که پکن در تأمین امنیت منطقه‌ای، هرگز جایگزین باورنه‌سنگین‌مقابلی در برابر واشنگتن نخواهد بود. با گسترش حضور چین در خلیج فارس از ابتدای این دهه، انتظارات از آنچه این کشور می‌تواند برای منطقه انجام دهد، بالا بود. اگرچه بسیاری از کشورهای عربی خلیج فارس همچنان به‌واسطگتن به‌عنوان ضامن اصلی امنیت خود می‌نگریستند، اما خوش بین بودند که پکن نیز در حفاظت از آنها مشارکت خواهد کرد. وابستگی چین به انرژی و سرمایه خلیج‌فارس روز به‌روز در حال افزایش بود؛ امری که چین به تازگی حوزه خلیج فارس آمیدار بودن موجب شود پکن انگیزه و تمایل بیشتری برای حفاظت از امنیت این منطقه پیدا کند. قبل از وقوع جنگ علیه ایران، در ماه فوریه، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس روزانه نزدیک به چهار میلیون بشکه نفت خام به چین صادر می‌کردند. صنوق‌های ثروت ملی منطقه‌ای، به‌شدت در چین سرمایه‌گذاری و دفاتری در پکن، کمک‌کنگ و شانگهای افتتاح می‌کردند؛ بسیاری از کشورهای خلیج فارس در بخش‌هایی از جمله انرژی تجدیدپذیر و فناوری فضایی با چین توافق‌نامه‌های همکاری امضا کردند. جمعیت چینی‌های مقیم شبه‌جزیره عربستان نیز در حال افزایش بود و بیش از نیم‌میلیون نفر رسید. گفتار و کردار چین، انتظارات کشورهای خلیج فارس را مبنی بر تبدیل این کشور به یک ذی‌نفع امنیتی منطقه‌ای، بیش از پیش افزایش داد. پس از یک دهه‌دیمینی به دنبال پهر عربی که خاورمیانه را درگیر نبردهای شدید و جنگ‌های نیابتی کرد، چین آینده روشنی در وجود نسل جدیدی از سیاست‌گذاران و اصلاح‌طلبان در منطقه می‌دید. رسانه‌های دولتی چین، شرح حال درخشانی از حاکمان منطقه، از جمله محمد بن سلمان، ولیدعهد عربستان سعودی، منتشر کردند و او را به‌عنوان فردی توصیف کردند که «مدرنیزاسیون به سبک چینی» را دنبال می‌کند.

در همین حال، چین تعامل دیپلماتیک خود را با کشورهای خلیج فارس تسریع کرد. در سال ۲۰۲۲، شی جین‌پینگ، رهبر چین، در اولین اجلاس چین-اعراب، و اجلاس چین-شورای همکاری خلیج فارس، که در ریاض برگزار شد، شرکت کرد. کشورهای عربی خلیج فارس همچنین فرض کردند که منافع ربه‌رشد کسب به خارج ساختن این مراکز از کشورهاشان به دلیل نبود جایگزین‌های مناسب، شکست خورد.

رقابت فزاینده فناوری ایالات متحده و چین، دلیل دیگری برای حمایت واشنگتن از منطقه فارم کرد. در ماه مه ۲۰۲۵، پس از سفر دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده به خلیج‌فارس، کشورهای امارات و عربستان قرارداد‌های بلندپروازانه‌ای با ترامپ امضا کردند. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس خوش‌بین بودند که داشتن دو قدرت خارجی عاقل‌مندیه منطقه، گزینه‌های بیشتری را در اختیار آنها قرار داده و امنیت کلی آنها را افزایش می‌دهد. اما خوشونت‌های سه‌سال گذشته، اما کشورهای عربی خلیج فارس به چین رانش بر لب کرده است. از زمان «طوفان الاقصی» در اکتبر ۲۰۲۳، چین قصد معناداری برای به‌دوش کشیدن بار امنیتی منطقه نشان نداده است.

خوشن‌داری پکن هم ناشی از عمل‌گرایی و هم ناشی از فلج‌شدگی بود. از زمان بهار عربی در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۰ و گسترش داعش در سال‌های پس از آن، سیاست‌گذاران و محققان چینی در مورد اینکه آیا پکن باید رفتار خود را در خاورمیانه تغییر دهد و اینکه چگونه باید تغییر دهد بحث کرده‌اند. منتقدان سیاست این کشور استدلال می‌کردند که چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ، باید برای محافظت از منافع خود و تضمین ثبات منطقه‌ای، اقدامات بیشتری انجام دهد. اما آنها نتوانستند توضیح دهند که یک استراتژی متفاوت در عمل چگونه خواهد بود، چه زمانی می‌توان ارتش چین را درگیر کرد و چگونه می‌توان هزینه‌های ایجاد یک همکاری عمیق تر با یک قدرت منطقه‌ای مانند عربستان را مدیریت کرد. برای منطقه‌ای آشفته و منطقه‌ای با سابقه طولانی مداخلات خارجی پرهزینه، رهبران پکن ظاهراً به این تصمیم رسیده‌اند که «هیچ کاری نکنند» بهترین گزینه است. کشورهای خلیج فارس قرار نیست کاملاً از چین دست‌بکشند. روابط کشورهای خلیج فارس و چین در حوزه‌هایی که هر دو طرف انتظارات روشن، منافع ملموس و ریسک‌های سیاسی محدودی دارند، همچنان گسترش خواهد یافت. انرژی در قلب روابط جاری خواهد بود. همچنین احتمال می‌رود صندوق‌های ثروت ملی کشورهای خلیج فارس سبد سرمایه‌گذاری خود را در چین افزایش دهند. اما جنگ اخیر نشان داد که منافع اقتصادی مداوم چین به معنای کمک به امنیت منطقه نیست. این به آن معناست که برای کشورهای عربی خلیج فارس، ایالات متحده تنها قدرتی است که قادر به حفظ امنیت منطقه‌ای است؛ اما در عین حال، محتمل‌ترین قدرتی است که این منطقه را بی‌ثبات می‌کند. عدم تمایل پکن برای بلای نقش بزرگ‌تر، کشورهای عربی خلیج فارس را مجبور به انتخاب‌های سختی در مورد چگونگی محافظت از خود کرده است.

کسری غفوری
روابط بین‌الملل
تأیستان سوسیالیسم در ایالات متحده فرا رسیده است. در شرایطی که برخی از چهره‌های ترقی‌خواه خواستار تغییرات بنیادین هستند، جمهوری خواهان در تلاشند تا وحشت سرخ دوران جنگ سرد را در قالبی مدرن احیا کنند. دموکرات‌ها اکنون با قدرت گرفتن سوسیالیست‌های دموکرات در جناح چپ خود دست و پنجه نرم می‌کنند و در مقابل، جمهوری خواهان مشغول برچسب‌زنی به کل حزب دموکرات به‌عنوان یک جریان کمونیستی هستند.

چهره شاخص این جریان زهران ممدانی است؛ سیاستمدار ۳۴ساله‌ای که در نوامبر گذشته با شکست دادن آندرو کومو، فرماندار پیشین نیویورک، شهردار بزرگ‌ترین شهر آمریکا شد و از اول ژانویه امسال در این سمت است. او نخستین شهردار مسلمان تاریخ این شهر است، خود را سوسیالیست دموکرات می‌نامد و عضو رسمی تشکل «سوسیالیست‌های دموکرات آمریکا» است. وقتی مجری برنامه «دیو و» مستقیم از او پرسید آیا کمونیست است، پاسخ داد: «نه، من یک سوسیالیست دموکرات هستم.»

گروه «سوسیالیست‌های دموکراتیک آمریکا» یکی از جریان‌های اصلی است که در سال‌های اخیر تلاش کرده حزب دموکرات را به سمت چپ هدایت کند. این تشکل که در سال ۱۹۸۲ از ادغام دو گروه چپ‌گرا به رهبری مایکل هرنیکسون تأسیس شد، بر اساس گزارش شبکه «نیوزنیشن» اعضای خود را از حدود ۲۴هزار نفر در سال ۲۰۱۷ به بیش از ۱۲۰هزار نفر رسانده و امسال ده‌ها نامزد مورد حمایت آن در انتخابات‌های مقدماتی (شهرداری‌ها، کنگره و غیره) پیروز شده‌اند. در سوی دیگر میدان، جمهوری خواهان برای انحراف افکار عمومی از کاهش محبوبیت ترامپ، استراتژی کمونیست خواندن دموکرات‌ها را در پیش گرفته‌اند. ترامپ به تازگی در یک گردهمایی انتخاباتی در ایالت میشیگان، سیزده‌بار از کلمه کمونیسم استفاده کرد و کمونیسم را بزرگ‌ترین تهدید آمریکا از زمان جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، پرل هاربر و حملات یازده سپتامبر خواند.

اما ارقام نظرسنجی‌ها تصویری پیچیده‌تر از هر دو روایت ارائه می‌دهد. مرکز تحقیقاتی «پیو» در نظرسنجی ۸۵۱۲ آمریکایی در یافت که ۳۲درصد دموکرات‌ها می‌پسندند، را که خود را «سوسیالیست دموکراتیک» می‌نامند می‌پسندند، ۱۱ درصد از آنها بدشان می‌آید و ۵۶درصد نظر خاصی ندارند؛ اما در میان کل بزرگسالان آمریکایی این نسبت معکوس می‌شود و ۳۸درصد نظر منفی و ۱۷درصد نظر مثبت دارند. نظرسنجی سی‌ان‌ان که موسسه «اس‌اس‌ا‌س» در اواخر ماه گذشته میلادی انجام داد نیز نشان داد حدود یک‌سوم دموکرات‌ها خود را با این برچسب معرفی می‌کنند و این گروه عمدتاً زیر ۴۵سال، سفیدپوست و با درآمد کمتر از ۱۰۰ هزار دلار در سال هستند. در مقابل، نظرسنجی رویترز و ایپسوس محدودیت‌های این جریان را آشکار می‌کند: ۴۷درصد آمریکایی‌ها می‌گویند اصلاً نمی‌دانند سیاست‌های سوسیالیست‌های دموکراتیک چیست و تنها ۲۷درصد معتقدند این جریان دست کم

بعضی ایده‌های خوب دارد؛ دقیقاً همان نسبتی که همان پاسخ‌دهندگان درباره جمهوری خواهان ما گا اعلام کردند. اما چشم‌انداز واقعی سوسیالیست‌های دموکراتیک چیست و چرا میانه‌روها را نگران کرده است؟ رهبری تشکیلاتی این جریان تأیید می‌کند که اهداف ساختارشکنی مانند لغو مجلس سنا، حذف زندان‌ها و پلیس مهاجرت و حتی تغییرات اساسی در نهاد ریاست‌جمهوری و دیوان عالی را دنبال می‌کند؛ مکان رومر، رئیس مشترک آن، در فاکس نیز به همه این موارد پاسخ مثبت داد. اما منتحان این جریان فاصله‌شان را حفظ کرده‌اند؛ به این معنا که آنچه این گروه می‌گویند لزوماً مطابق با دیدگاه فرد برگزیده نیست؛ به‌طور مثال ممدانی صریحاً گفته که نیویورک پلیس و زندان دارد و هدفشان تأمین امنیت است و پیش‌تر تأکید کرده بود «برنامه من همان برنامه تشکل ملی نیست» هرچند از عضویت کناره نگرفته و آن را «خانه ملی نیست» خود می‌خواند.

زکری بی، ولف پیش‌تر در تحلیلی برای سی‌ان‌ان اشاره کرده بود که در حوزه اقتصاد و رفاه، این گروه به دنبال برقراری هفته کاری ۳۲ساعته با حقوق کامل، آموزش عمومی و دانشگاهی کاملاً رایگان، لغو تصام بدهی‌های دانشجویی و تأمین مسکن اجتماعی برای همه به‌عنوان یک حق اساسی بشری است. آنها فراتر از طرح‌های فعلی دموکرات‌ها، خواهان مراقبت‌های بهداشتی همگانی و رایگان، بدون حق بیمه، فرانشیز و پرداخت مشترک هستند. در عرصه عدالت اجتماعی و سیاست داخلی، سوسیالیست‌های دموکراتیک خواستار پایان دادن به میراث برده‌داری از طریق پرداخت غرامت، غیرنظامی کردن ادارات پلیس و تغییر نگاه به اعتیاد از یک جرم به یک مسئله بهداشتی هستند. انحلال نهادهای برخورد با مهاجران نیز از دیگر محورهای مورد تأکید آنهاست.

آیا آمریکایی‌ها هنوز هم از سوسیالیسم می‌ترسند؟

شبح چپ‌گرایی در قلب سرمایه‌داری



دیدگاه‌های این گروه در عرصه سیاست خارجی نیز کاملاً دگرگون‌کننده است. آنها خواستار قطع بودجه‌های جنگی، تعطیلی پایگاه‌های نظامی خارجی آمریکا و پایان دادن به جنگ‌های اقتصادی و تحریم‌ها علیه کشورهایی مانند ایران، کوبا و ونزوئلا هستند. به تعبیر خود این برنامه، «مردم سراسر جهان سزاوارند بدون مداخله آمریکا زندگی کنند». به رسمیت شناختن حقوق مردم فلسطین، قطع کمک‌های نظامی و اقتصادی به اسرائیل و پیگرد قانونی مقامات مسوول در جنگ غزه نیز جایگاه ویژه‌ای در برنامه‌های آنها دارد. روزنامه یواس‌ای تودی در گزارشی که اوایل ماه جاری میلادی منتشر کرد، نوشت بند مربوطه صراحتاً نام ایران را در کنار کوبا و ونزوئلا آورده است؛ اما وقتی این روزنامه همین پرسش را با شش چهره شاخص این جریان در میان گذاشت، دفتر یکی از آنها از اظهار نظر خودداری کرد و بقیه اصلاً پاسخ ندادند.

برای تحقق این اهداف که ماهیتی به شدت ضدسرمایه‌داری دارند، آنها معتقدند طبقه کارگر باید حکومت کند و این نیازمند یک سیستم سیاسی کاملاً جدید است. لغو سبزی و دو حزبی، حذف کالج الکترال، ایجاد نظام چند حزبی و در نهایت مالکیت عمومی بر شرکت‌های بزرگ و صنایع ضروری در کنار اعمال مالیات‌های سنگین بر ثروت، شالوده دموکراسی اقتصادی و سیاسی مورد نظر آنها را تشکیل می‌دهد.

با این همه، برچسب کمونیسم که ترامپ به کار می‌برد از نظر تاریخی دقیق نیست. سخنگویان این گروه در گفت‌وگو با نیوزویک، «یوجین دین» و «مارتین لوتر کینگ» به‌عنوان سنت فکری خود معرفی کردند و به ادعای راسنیتین ساینس مانیفور، الگویی که این جریان با آن اشاره می‌کند اسکاندیناوی است نه کوبا که در آن دولت مستقیماً مالک نگاه‌هاست. خود ممدانی نیز در مصاحبه‌ای با

آیا نتانیاهو از انتخابات ۱۲۷ اکتبر کنست جان به در خواهد برد؟

بی‌بی در آغوش راست افراطی



آمارهای حاصل از تازه‌ترین نظرسنجی‌های منتشرشده در اگوست ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، برای دستیابی به حصاب ۶۱ کرسی لازم در کنست جهت تشکیل کابینه بعدی با فاصله‌ای قابل توجه روبه‌روست. وضعیت نظرسنجی‌ها برای حاکم لیکود نسبت به انتخابات قبلی در سال ۲۰۲۲ که موفق به کسب ۳۲کرسی شده بود، ریزش چشم‌گیری را نشان می‌دهد. در حال حاضر، سنجش‌های انجام‌شده توسط شبکه‌های خبری، میزان رأی لیکود را بین ۲۰ تا ۲۴ کرسی برآورد می‌کنند. برای نمونه، در نظرسنجی شبکه کان که در ۹ اوت منتشر شد، لیکود با ۲۴ کرسی در جایگاه نخست قرار گرفت و حزب «یاشار» به رهبری گادی ایزنکوت با ۲۳ کرسی در رتبه بعدی ایستاد. اما تنها یک روز بعد، در ۱۰ اوت، نظرسنجی کانال ۱۲ نیز نشان داد که حزب یاشار با ۲۴ کرسی از لیکود ۲۲ کرسی‌پیشی گرفته است؛ امری که نشان دهنده رقابت بسیار فشرده و متزلزل بودن جایگاه حزب حاکم است.

مزال معلم» در گزارش دیروز یکشنبه ۱۶ اوت در المانیور نوشت، این اقت محسوس در آمار آرا، مشاوران نتانیاهو را بر آن داشته تا برنامه‌های تبلیغاتی او را به پایگاه‌های سنتی جناح راست محدود کنند و از حضور در شهرهای میانه‌رو یا چپ‌گرا به دلیل مواجهه با موج ناراضانی و خصومت عمومی پرهیز کنند.

استراتژی انتخابی نتانیاهو بر فعال‌سازی مجدد رأی دهندگان ناراضی لیکود و تحکیم ائتلاف با گروه‌های راست افراطی و ارتدکس‌های افراطی متمرکز شده است. با این حال، حفظ این ائتلاف نتانیاهو را مجبور به اتخاذ مواضع بسیار سخت‌گیرانه کرده است؛ تا جایی که او برای متمایز کردن خود از رقبا و جلوگیری از ریزش آرای جناح راست به سمت احزابی مانند «قدرت یهودی» به رهبری ایتمار بن گویر، صریحاً با طرح‌های بین‌المللی و تشکیل کشور مستقل فلسطینی مخالفت کرده است.

در سوی دیگر این فضای سیاسی، احزاب اپوزیسیون و جبهه‌موسوم به «تغییر» با وجود داشتن موقعیت عددی مناسب در نظرسنجی‌ها، به‌دلیل اختلافات عمیق ایدئولوژیک و سیاسی از ارائه یک پیام واحد و ائتلاف یکپارچه عاجز مانده‌اند. اگرچه گادی ایزنکوت طبق اکثر نظرسنجی‌ها قوی‌ترین جایگاه را در میان مخالفان دارد، اما چهره‌هایی نظیر نفتالی بنت و اوئگدور لیبرمن (رئیس حزب اسرائیل خانه‌ما) با استناد به تجربه سیاسی بیشتر، خود را برای نخست‌وزیری شایسته‌تر می‌دانند. علاوه بر این، خط‌مشی احزاب اپوزیسیون در باره تعامل با احزاب عربی و مذهبی کاملاً متضاد است؛ درحالی‌که لیبرمن هرگونه همکاری با احزاب ارتدکس افراطی و عرب را رد می‌کند، یائیر گولان (رئیس حزب دموکرات) از ائتلاف با احزاب عرب، مذاکره با فلسطینی‌ها و تخلیه شهرک‌های مسخن می‌گوید. این اظهارات با واکنش تند لیبرمن مواجه‌شده و او را متهم کرده که با طر این مباحث، رأی دهندگان راست‌گرا را فراری داده و بزرگ‌ترین خدمت را به بازسازی پایگاه‌ارای نتانیاهو می‌کند. مجموع این شکاف‌ها و آمارها نشان می‌دهد که اگرچه نتانیاهو با کاهش شدید آرا مواجه است، اما دودستگی عمیق در جبهه مخالفان، اصلی‌ترین متغیر در معادلات انتخابی پیش‌رویه شمار می‌رود.